

## سوز سرد او آخر...

پیش از همه زمان. یعنی ظرفی که این اجزای نامربوط را در خود جا داده است. دیگر این که اگر فهمیدید چه کسی کیست؟ و چه زمانی کی؟ و چه مکانی کجا؟ ما هم... این فضای غالب داستان «ویشتاسب روشنفکر» است. اما در این داستان حضور راوی (نویسنده) با روایت ممزوج شده است. همین امر سبب شده که این داستان به صمیمیت برخی دیگر از داستانهای مجموعه از جمله «ما سکوت»، «هفت کلام آخر اردشیر» و... نرسیم. نوعی حضور طعنه زن که جابه جا فرزاندگی خود را به رخ می کشد. هر چند در این داستان نیز فضا سازی و روایت بی نقص در طول جاری داستان جریان می یابد.

□

جدال قدیمی میان هنرمندانه زیستن و تنها زیستن بی هیچ هنری. این شالوده داستان مادر بزرگ گفت: «می ارزید؟» است. حرف تازه ای در این داستان بیان نمی شود. جز این که این جدال قدیمی و بسیار گفته شده در ظرف کم تر کار شده ای (نقاشی) ریخته شده است. اگر عصبانی نمی شوید باز هم باید بگویم در این داستان نیز با وجود کهنگی مضمون نویسنده در فضا سازی پرداخت شده و روایت سهل و ممتنع، کم نمی آورد. گودی بالشی فرو رفته، آستینهای باز بلوزی آونگان میان آسمان و زمین دنبال آویزی، نور راه راه روی صورت مرد...

□

اما جشن اصلی و باشکوه برای تخیل مهار نشدنی و رهایی از بوی زمان زنده (و شاید توهم زمان زنده) داستان «بعد از صد سال مردی» است. در این داستان زمان، بازیگر اصلی است. امتدادی که از یک میهمانی به میهمانی دیگر کشیده می شود. از تابلویی به روح زنی و از آن به جسم مردی و باز روح مردی و جسم زنی و باز... و همه در فضایی تیره گون و ماه زده، انگار آدمها همه راهی به بیرون - بیرون از خود و دنیا. و هر آنچه امکانات بشری می نامیم... و آیا این تناقض نیست. برون رفت بشر از امکانات بشری. ادبیات یکی از هیجان انگیزترین راههای محقق کردن این آرزوست و مگر در همین داستان نمی خوانیم مردی زن می شود و زنی مرد و ما...

من البته ترجیح می دهم از گرما بیزم تا از سرما بیخ کنم. اما از سرما لرزیدن را هم به سکون هوای معتدل ترجیح می دهم. داستانهای خانم امیری کارت دعوتی است به قطب جنوب شاید هم شمال. و اگر به سوز سرد او آخر پاییز هم علاقه مند باشید به سرزمینی خواهید رفت آسمانش تماماً سربی. بی وقفه پای بر برگهای زرد و شاخه های خشک می گذارید و وقتی صدای شکستن خشک برگها و شاخه ها را می شنوید، انگار جایی از وجود خودتان... و بعد اگر بخواهید به دور دستها - جایی که سربی آسمان و قهوه ای زمین به هم می رسند - نگاه کنید، شاخه های عریان درختزار تنک روبه رو، نمی گذارد و اگر...

□

قطارهایی که روی ریلهای معمولی حرکت می کنند به دلیل اصطکاک چرخها و ریل، سرعتی محدود دارند، اما فن آوری جدید برای به حداقل رساندن اصطکاک، فضای میان قطار و ریل را بالشی از هوا پر کرده است. به همین سبب است که قطارهای امروزی گاه تا سرعتی معادل پانصد کیلومتر در ساعت حرکت می کنند. شخصیت اصلی داستان «ما سکوت» انسان را یاد بالش هوای میان قطار (مرد) و ریل (هستی) می اندازد. انگار او وظیفه ای جز سهل کردن زندگی مردش ندارد و همه رسالتش در زندگی دیده نشدن است. خودش در این باره می گوید: «خیلی ها در خیابان به من تهنیت می زدند و بعد بهت زده نگاهم می کردند. می گفتند: «اوه ببخشید. ندیدمتان» انگار درست در لحظه برخورد با آنها روی پیاده رو ظاهر شده بودم و قرار هم بود بعد از آن ناپدید شوم.»

اگر داستانهای مجموعه هولا... هولا این قدر به فضا سازی یکسان متکی نبود (فضا سازی ای که بدون استثنا چیره دستانه پرداخت شده) می گفتم «ما سکوت» بهترین داستان مجموعه است و یکی از بهترینهای این مالها درباره «ما هیچ... ما نگاه» آ زنان از زبان زنان. بی هیچ فریاد و ادایی. اما فضا سازیهای یکسان، عبوس، ماتم زده و مملو از سرمای خنزه، باعث شده داستانهای خانم امیری به تنهایی استقلال مناسبی از کل مجموعه پیدا نکنند.

□

همه چیز در هم برهم است. خیابانها، رابطه ها، تولدها، مرگها، و

## هولا... هولا



• هولا... هولا

محمدحسین قاسمی

• ناتاشا امیری

• انتشارات نیم نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰

در نوسان است و در نهایت...

در این داستان نویسنده با لحنهای مختلف در روایت دست و پنجه نرم کرده است که تا حد زیادی از پس آن برآمده است. اما گاهی حس می شود نتوانسته از خودگذشتگی کند تا شخصیت اصلی فدای قدرت نمایی او نشود.

□

در داستان «سنبل الطیب» نویسنده (راوی) نتوانسته خودداری اش را حفظ کند و خود به نقد پیرامون پرداخته است. زمانی که راوی (نویسنده) خود را عیار زندگی کند، خواننده تا حد زیادی اعتمادش را به روح داستان از دست می دهد. دیگر این که در این داستان در هم روندگی ماجراهای گوناگون به خشکی صورت گرفته است. در حالی که در دیگر داستانها مجموعه لایه های مختلف روایت بر هم می لغزند به جای آن که...

□

اما راز موفقیت مجموعه هولا... هولا تعادلی به غایت، بین جزئیات و کلیات است. مفاهیمی عمیق مانند عشق و مرگ از میان صدای به هم خوردن ظروف، بخار قهوه ای تلخ، کیسه زباله ای شب مانده و... به سطح داستان می آید. تنها یک روح حساس و آگاه می تواند چنین توازنی ایجاد کند.

پایان سخن این که داستانهای خانم امیری به چنان سطحی از هویت و فردیت رسیده اند که نمی توان آنها را جدی نگرفت. فقط می توان با فضای پیچیده در میان سطور، کنار نیامد و هم سلیقه ای نکرد.

پانوشتها:

۱. ناتاشا امیری، هولا... هولا انتشارات نیم نگاه، ص ۱۳.
۲. نام آخرین مجموعه شعر سهراب سپهری.
۳. ناتاشا امیری، هولا... هولا، انتشارات نیم نگاه، ص ۱۶۷.

دو نکته درباره داستان «موش کور»:

جریان عادی زندگی معمول آنقدر عجیب و هول انگیز است و احساسها و حرکات خاموش آدمها در برابر ناهمگونیهای پیرامون آنقدر خردکننده، که نیاز به اغراق در احساسات و درشتی در حرکات نیست. چیزی که در شخصیت اصلی داستان «موش کور» دیده می شود، آن هم به نحوی...

اما یک زنگ خطر برای نویسنده! شما در داستان موش کور - که بلندترین داستان مجموعه هم است - وارد وادی تعریف خطی یک ماجرا شده اید. آن هم با ساختن کلاسیک، یعنی مقدمه، میانه، اوج و پایان. در این داستان شما به هویت رمان نزدیک شده اید. در رمان، نقل اصلی بر خود زندگی است و نه چگونه تعریف کردن آن. پس افتادن در دهلیز پرخطر چگونه گفتن زندگی - اغراق در احساسات و درشتی در حرکات - نباید مانع از نورپردازی بر خود زندگی شود. نقطه ضعفی که در این داستان دیده می شود.

□

«توصیه می کنم سعی نکنید در مورد او به نتیجه قطعی برسید.»<sup>۲</sup> این جمله ای است درباره شخصیت اصلی داستان «دیگر بین ما نیستی» از زبان کسی. جمله ای که راز اصلی داستان را در خود نهان دارد. او در میان روایت های مختلف دیگران از یک قدیس تا «فاستوس»